

,

بررسی واژه ابتلاء در کلمات لغویون

اما بحث بعدی که در آیه شریفه دنبال می کنیم، بحث ابتلاء به کلمات است. عنوان بلا و ابتلاء در ادبیات دینی بحث مفصلی است که ما اینجا قصد نداریم مفصل وارد آن شویم و جای آن اینجا نیست؛ ولی به مقداری که به بحث ما ربط داشته باشد دنبال می کنیم.

این واژه از ریشه «بلو» است. در مصباح المنیر آمده: «بلاه الله بخیر أو شرَّ یبلوه بلوا، و أبلاه و ابتلاه ابتلاء: امتحنه» که اشتقاقات مجرد و مزید باب افعال و افتعال را به معنای واحد امتحان گرفتن گرفته است. این محل تامل است. لغوی وقتی نمی تواند فرق معنا را پیدا کند همه را به یک معنی می گیرد. و البته ادعا کرده است که موضوع آن می تواند هم خیر باشد و هم شر. این دقت درستی است که موضوع ابتلاء انسان می تواند نعمت باشد و می تواند سلب نعمت باشد. در آیه شریفه فرموده: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ نَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً وَ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ»^۳ در جایی از انسان صبر از دست رفتن می خواهند و درجایی شکر نعمت.

در مقایس اللغه گفته: «الأصل فيه نوع من الاختبار و يحمل عليه الإخبار أيضا. بلى الإنسان و ابتلى: من الامتحان و هو الاختبار، و يكون البلاء فى الخير و الشرّ، و الله یبلى العبد بلاء حسنا و بلاء سيئا، و هو يرجع الى هذا، لأنّ بذلك يختبر فى صبره و شكره. و ممّا يحمل على هذا الباب قولهم: أبليت فلانا عذرا، أى أعلمته و بیّنته فيما بینى و بینة فلا لوم على بعد. و یبلیک: یخبرک» که چیزی بیشتر از حرف مصباح نیست و فقط اختبار را اضافه کرده است. در صحاح و لسان العرب هم شبیه هم حرف ها آمده است.

در مفردات راغب آمده: «بَلَى الثوبُ بَلًى و بَلَاءٌ، أى: خلق، و منه قیل لمن سافر بَلَوْ سفر و بَلَى سفر، أى: أبلاه السفر، و بَلَوْتُهُ: اخترته کأنی أخلقته من كثرة اختباری له... و سمى التکلیف بَلَاءً من أوجه: أحدها: أن التکالیف كلها مشاق على الأبدان، فصارت من هذا الوجه بلاء. و الثانى: أنّها اختبارات و لهذا قال الله عزّ و جلّ وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَ الصَّابِرِينَ وَ نَبْلُواْ أَخْبَارَكُمْ... و إذا قیل: ابْتَلَى فلان كذا و أَبْلَاهُ فذلك یتضمن أمرین: أحدهما تعرف حاله و الوقوف على ما یجهل من أمره، و الثانى ظهور جودته و رداءته، و ربما قصد به الأمران، و ربما یقصد به أحدهما، فإذا قیل فى الله تعالى: بَلَا كذا و أَبْلَاهُ فلیس المراد منه إلا ظهور جودته و رداءته، دون التعرف لحاله، و الوقوف على ما یجهل من أمره إذ كان الله علّام الغیوب» یعنی معنای اختبار حال و ظهور جوهر درونی در معنای آن هست. نیز معنای پوسیده شدن و کهنه

^۳ - سوره مبارکه انبیاء آیه ۳۵.

شدن. و اگر اختبار با این معنا همراه شده است زیرا امتحان و بررسی یک شیء سبب کهنگی و پوسیدگی آن می شود. نیز گفته اختبار الهی به معنای ظهور جوهر است و تعرف حال در نزد خدا معنایی ندارد.

اما در التحقیق مرحوم مصطفوی معنای وسیعی را ایجاد کرده اند و فرمودند: «أَنَّ الْأَصْلَ الْوَاحِدَ فِيهَا هُوَ إِيجَادُ التَّحَوُّلِ، أَيْ التَّقَلُّبِ وَ التَّحْوِيلِ لِتَحْصِيلِ نَتِيجَةِ مَنْظُورَةٍ، وَ هَذَا الْمَعْنَى يَنْطَبِقُ عَلَى جَمِيعِ مَوَارِدِهَا وَ مَصَادِقِهَا، مِنْ دُونَ أَنْ يَتَجَوَّزَ أَوْ يَتَكَلَّفَ فِيهَا. وَ أَمَّا الْامْتِحَانُ وَ الْاِخْتِبَارُ وَ الْاِبْتِلَاءُ وَ التَّجْرِبَةُ وَ التَّبْيِينُ وَ الْأَعْلَامُ وَ التَّعْرِيفُ: فَكُلُّ هَذِهِ مَعَانٍ مَجَازِيَّةٍ وَ مِنْ لَوَازِمِ الْأَصْلِ وَ آثَارِهِ بِحَسَبِ الْمَوَارِدِ، إِلَّا أَنْ يَلَاظَ فِيهَا قِيُودُ الْأَصْلِ، مِنْ التَّحْوِيلِ وَ تَحْصِيلِ النَتِيجَةِ» یعنی تغییری در چیزی ایجاد کردن که نتیجه اش بدنبال داشته باشد.

حقیقت ابتلاء در مسیر تحمل امانات الهی

بنظر ما اگر معنای التحقیق درست هم باشد ولی در مورد ابتلاء انسان، روشن است که معنای اختبار و روشن شدن چیزی دارد. یعنی آن نتیجه مقصود در ابتلاء الهی همین است؛ کما اینکه در آیاتی به این معنا اشاره هم شده است. مثلاً فرموده: «هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَ أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ» یا فرموده: «لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»^۴ ولی اینکه مفردات و نیز مرحوم علامه طباطبائی فرمودند که در مورد خدا اختبار به معنی به فعلیت رسیدن قوه به فعل و ظهور و بروز ما فی الضمیر و باطن است؛ گفتیم این یک بروز و آشکاری جبری نیست بلکه یک فرآیند اختیاری است. یعنی بلاء برای انسان بستری است که در آنجا اختیار رشد می کند و خود را در مرحله دیگری بروز می دهد. لذا امتحانات بعدی برای انسان عاصی می تواند مسیر برگشت او هم باشد. ابتلاء صرفاً فراهم کردن شرائط برای رویش جبری نیست مثل فراهم کردن شرائط برای رویش بذر. بلکه انسان در شرائط باید انتخاب جدیدی بکند و این بستر بلوغ و حرکت اختیار اوست. ما منکر معنای اظهار و آشکاری نیستیم ولی این اظهاری است که با اختیار رقم می خورد نه ظهور و بروز جبری امر باطنی.

لکن یک طرف این ابتلائات برای انسان رشد یافته ماموریت ها و امانت هایی است که خدا به دوش او می گذارد. یعنی خدا او را با این صحنه های مختلف رشد می دهد تا امانتی به او بدهد و او را هادی جریان عباد خود کند. همین آیه شریفه بوضوح بیان کرده است که طریق رسیدن جناب ابراهیم به این مقامات و در انتها هم به امامت مسیر ابتلائات الهی بوده است. انسان تا اختیارش رشد نکند و ظرفیتی در او ایجاد نشود خدا امانات خود را به او نخواهد سپرد. علم و نبوت و رسالت و امامت اینها امانت های خداست.

^۴ - سوره مبارکه نمل آیه ۴۰ و سوره مبارکه هود آیه ۷ و سوره مبارکه ملک آیه ۲.

در روایات مکرری این تعبیر بیان شده است که ابتلاء و امتحان الهی انسان را برای ایمان یا تقوی آماده می کند و بعد این حقائق به انسان داده می شود. در صحیححه سدید صیرفی در کتاب معانی الاخبار فرموده: «أَبَى عَنْ سَعْدٍ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي الْبَلَادِ عَنْ سَدِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ مِنْ قَوْلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يُقَرَّبُ بِهِ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ فَقَالَ إِنَّ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُقَرَّبِينَ وَ غَيْرَ مُقَرَّبِينَ وَ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ مُرْسَلِينَ وَ غَيْرَ مُرْسَلِينَ وَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ مُمْتَحَنِينَ وَ غَيْرَ مُمْتَحَنِينَ فَعَرَضَ أَمْرُكُمْ هَذَا عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَلَمْ يُقَرَّبْ بِهِ إِلَّا الْمُقَرَّبُونَ وَ عَرَضَ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ فَلَمْ يُقَرَّبْ بِهِ إِلَّا الْمُرْسَلُونَ وَ عَرَضَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ فَلَمْ يُقَرَّبْ بِهِ إِلَّا الْمُمْتَحَنُونَ»^۵ یعنی درجات بالای ولایت به کسی داده می شود که با امتحانات الهی سیر کرده است و قلب او برای این حد از ایمان آماده شده باشد. این ایمان و امر وقتی به کسی داده می شود، او امین دانسته شده و حامل آن شده است و در ظرف خود خلیفه الهی می شود.

در سوره مبارکه حجرات به نحو دیگری همین بحث اشاره شده است. فرموده: «إِنَّ الَّذِينَ يَعْضُونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ»^۶ این آیه در مقابل کسانی است که در برابر نبی اکرم (ص) «رفعت صوت» یا «جهر به قول» دارند. اینها کسانی هستند که به نحوی خود را مقدم بر رسول می دانند. کسانی که صدای خود را مقابل حضرت بالا می بردند و یا جهر به قول دارند و خیال می کنند حرفی دارند که بدرد رسول می خورد و او آگاه به آن حرف ها نیست.

در مقابل کسانی هستند که «غض صوت» در مقابل حضرت دارند و برای خود در مقابل حضرت چیزی قائل نیستند. اینها کسانی هستند که از رسول می گیرند و حاملین علم حضرت می شوند. این حال و اوج خضوع در مقابل نبی اکرم همان است که انسان به مقام ممتحن در ایمان یا تقوی رسیده است و تسلیم محض حضرت است. اینکه انسان اینطور به مقام بزرگ ممتحن در تقوی برسد این با ریاضاتی حاصل می شود و نکته کلیدی آن هم تسلیم خدا و رسول بودن است.

درجه عبور از ابتلائات در انبیاء و رسل

البته این نکته قابل دقت است که درجات انسان در شکل عبور از ابتلائات الهی است که درجات ایمان و تقوی را مشخص می کند و کسی که در بالاترین درجات اخذ امانت الهی است، حتماً شکل امتحانات و امتثال و اطاعت او متفاوت بوده است. در صحنه ها و امتحانات انسان باید با سرعت و سبقت حرکت کند و کیفیت امتثال عبد حتماً در

^۵ - معانی الأخبار، ص: ۴۰۷

^۶ - سوره مبارکه حجرات آیه ۳

درجات انسان تاثیر دارد. اینکه در روایات صراط دارد که عده ای روز قیامت با سرعت و مثل برق از روی صراط عبور می کنند و عده ای کندی دارند و جهنم سهمی از آنها برمی دارد و بعد عبور می کنند، اینها ثمرات شکل ورود انسان در معركة ها و صحنه هاست.

وقتی کسی با سرعت و بدون کندی و بطاء از این صحنه ها عبور می کند حتماً متفاوت است با کسیکه در امتحانات الهی با تاخیر و زمین خوردن ها و تسویف و... عبور کرده است. سرعت در صحنه ها یعنی فرصت را غنیمت شمردن و شتاب به سمت طاعت. یعنی از قبل خود را آماده صحنه ها کردن.

وقتی کسی در مقام امتثال و طاعت، اهل سبقت است و پیشگام صحنه های الهی است این نشان دهنده درجه دیگری از ایمان و ظرفیت در اوست. سبقت آن است که در صحنه هایی که کسی جرات رفتن ندارد و راه های نرفته است پا می گذارد. مانند صحنه هایی در جنگ ها و... که رسول خدا استنصار می کرد و مکرر امیرالمومنین پیشگام همگان در صحنه بود. حتی در جاهایی رسول خدا به امیرالمومنین اجازه میدان نمی دادند تا معلوم شود که آیا فرد دیگری هم مشتری این صحنه ها هست یا خیر.

در روایات بحث درجات انبیاء قبلاً این بحث را اشاره کردیم که درجات انبیاء به ایمان آنهاست و این به درجه سبقت آنها در معركة ها و فتنه هاست.^۷ این فتنه ها یک تجلی در عوالم قبل داشته است که در عالم ذر آتشی بود و دستور به ورود داده شد و سابقین بودند که اولیاء الهی شدند و بار امانت بدوش آنها قرار گرفت. ابتدا هم نبی اکرم و اهل بیت بودند که وارد این آتش شدند و لذا عهد و میثاق آنها از بقیه انبیاء گرفته شده است. فرموده بود: «ثُمَّ رَفَعَ لَهُمْ نَارًا فَقَالَ ادْخُلُوهَا بِإِذْنِي فَكَانَ أَوَّلَ مَنْ دَخَلَهَا مُحَمَّدٌ ثُمَّ اتَّبَعَهُ أَوْلُوا الْعِزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَأَوْصِيَاءُهُمْ وَاتَّبَاعُهُمْ»^۸

لذا اگر کسی مثل حضرت ابراهیم به سطح تحمل امر ولایت و امانت الهی ذیل نبی اکرم رسیده است، این با ابتلائات بزرگی بوده است و ایشان این امتحان ها را باسبقت و سرعت طی کرده است. اینطور است که ظرفیت ها و رشد و بلوغ اراده ها رخ می دهد به شکلی نه وحی الهی در اختیار قرار گیرد بلکه صاحب امر شود و اراده او مورد امضاء خدا باشد. والحمدلله...

^۷ - الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص: ۴۰. روایت ابو عمر زبیری را قبلاً مفصل بحث کردیم که معیار ایمان به سبقت است و شدت و زیادی عمل معیار ایمان نیست. سبقت است که درجه را نشان می دهد.

^۸ - الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص: ۱۱. در صفحه ۸ از کافی به همین آدرس روایاتی با همین مضمون هست که برای تکمیل بیشتر می توان مراجعه کرد.